

صفحات ۲۹۶ - ۲۶۹

تبیین اخلاق نخبگی و الگوسازی از نخبگان بر مبنای متون اسلامی ایرانی با تکیه بر آثار ناصر خسرو، قشیری و هجویری

حبیب اله گرگیچ^۱

حبیب جدیدالاسلامی قلعه نو^۲

چکیده

بزرگان دین ما در طی قرون متمادی به ذکر ویژگی‌های نخبه و اخلاق نخبگی پرداخته‌اند و در این میان به ویژگی‌های نظیر: عبادت، علم و دانش، تفکر و تعقل، ولایت‌پذیری، حبّ الهی، تعهد و مسئولیت‌شناسی اجتماعی، معرفت و بصیرت، نقد و ارزیابی، عمل‌گرایی، عفا و پاکدامنی، امر به معروف و نهی از منکر، عدل و عدالت، راستی و راست‌گویی، مبارزه با ظلم و ستم، ریاستیزی، تقوی و پرهیزگاری، نفی تقلید کورکورانه، ایثار و از خودگذشتگی و تواضع و فروتنی اشاره کرده‌اند. نگارندگان در این مقاله به مواردی اشاره کرده‌اند که در آثار و شخصیت هر سه (ناصرخسرو، قشیری و هجویری) مشاهده می‌شوند و نمونه دارند. پژوهش حاضر با بهره‌مندی از روش کیفی که مبتنی بر گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای است، با هدف پاسخ‌گویی به اصلی‌ترین سؤال پژوهش، مبنی بر این‌که در راستای فرایند الگوسازی از نخبگان، چه ویژگی‌ها و خصوصیات برجسته‌ای، مبین اخلاق نخبگی در متون اسلامی - ایرانی (در آثار ناصرخسرو، ابوالقاسم قشیری و علی جلّابی هجویری)، است، به انجام رسیده است.

واژگان کلیدی

نخبه، اخلاق نخبگی، ناصرخسرو، قشیری، هجویری.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

Email: habib.gorgich1367@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: eslami2631@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۹/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۰۸

طرح مسأله

هر چند واضح و میرهن است که الگوی ناب نخبگی برای بشریت در طول اعصار مختلف، خاتم پیامبران، حضرت محمد رسول الله (ص) است که واجد شاخصه‌های برجسته اخلاق نخبگی می‌باشد؛ با وجود این، چنانچه تأمل و تفکر در متون اسلامی - ایرانی صورت پذیرد بی‌شک می‌توان شاخصه‌ها و مصادیق چنین اخلاقی را درک نمود. لذا بر این مبنا در پژوهش حاضر، این متون «متون اسلامی - ایرانی» نامیده می‌شود. نخبگی، موهبتی الهی است که بر اساس حکمت الهی تبیین شده و تنها با توانمندی فرد نخبه در جهت‌دهی به استعداد‌های الهی خویش برای هدایت انسان‌ها و در مسیر کسب رضایت الهی معنا می‌یابد. مسیری که بی‌تردید پیشرفت و کمال مادی و معنوی را برای آحاد جامعه دنبال خواهد داشت.

در پژوهش حاضر، پژوهش‌گر ضمن آگاهی از جایگاه نخبگان در جامعه، برآن شده است با مبنا قرار دادن متونی اسلامی - ایرانی (مشمتمل بر آثار ناصر خسرو، ابوالقاسم قشیری و علی جلّابی هجویری)، به تبیین اخلاق نخبگی و به تبع آن، الگوسازی از نخبگان، مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، برای جامعه ایران اسلامی پردازد.

این پژوهش از آن باب که موضوعی را مطرح نظر قرار داده است که تاکنون پژوهشی در این باره به انجام نرسیده است، دارای نوآوری می‌باشد. از سویی دیگر، با توجه به این‌که پژوهش‌گر در پژوهش حاضر، از تلقی معمول در خصوص متون اسلامی خارج شده و با تعمیم دادن چنین تلقی‌ای به برخی متون ادبی ایران زمین که برگرفته شده از آموزه‌های احکام اسلام، مندرج در آثار ناصر خسرو، ابوالقاسم قشیری و علی جلّابی هجویری و قرآن و نهج‌البلاغه می‌باشد، در صدد است الگوسازی از اخلاق نخبگی را بر مبنای چنین منابعی سامان دهد، لذا می‌توان گفت این جنبه از پژوهش، دارای نوآوری بوده و بدیل می‌باشد.

پیشینه تحقیق

بررسی‌ها حاکی از آن است که در ارتباط با موضوع اصلی پژوهش حاضر (تبیین اخلاق نخبگی و الگوسازی از نخبگان بر مبنای متون اسلامی - ایرانی) پژوهشی به انجام نرسیده است. اما در مقابل، محققین مختلف در کشور، پیرامون موضوعات مرتبط با موضوع پژوهش ما، پژوهش‌هایی به انجام رسانده‌اند. برخی از این پژوهش‌ها به شرح ذیل هستند:

ایزدی (۱۳۷۶) در مقاله‌ای تحت عنوان «مطالعه تطبیقی مکتب نخبه‌گرایی و بحث خواص»، ضمن بیان تفاوت مبنای مکتب نخبه‌گرایی در غرب و بحث خواص در آموزه‌های وحیانی، از تلاش برای کسب قدرت و عدم پذیرش هرگونه ارزش حقیقی به عنوان ویژگی نخبگان بر اساس تعریف مکتب نخبه‌گرایی نام می‌برد.

قدرت‌الله مشایخی در اثری با عنوان «موانع نخبگی از منظر قرآن و حدیث»، ماهیت و آثار تعدادی از گناهان کبیره‌ای را که در اثربخشی خواص بر عموم جامعه نقش دارند، بررسی نموده است.

مهیار خانی‌مقدم و محمدتقی دیاری بیدگلی (۱۳۹۵) در پژوهش مشترکی با عنوان «مبانی و ارکان بنیادین نخبگی در آموزه‌های قرآنی»، با هدف محوریت‌بخشی به آموزه‌های قرآنی در بازنگری به مفاهیم غربی رایج در جامعه اسلامی ایران، به عنوان نمونه، درصدد تبیین مبانی و ارکان بنیادین نخبگی در آموزه‌های قرآنی بوده‌اند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که: ۱. می‌توان واژه «الصفوة» را به عنوان کلیدواژه نخبگی در آموزه‌های قرآنی دانست؛ ۲. می‌توان در قالب دو بخش موهبت‌های غیراختیاری و اختیاری، هفت رکن بنیادین نخبگی شامل «ویژگی‌های وراثتی»، «خداباوری و توکل»، «خودباوری و خودباوری»، «اهتمام در کسب دانش و بینش»، «تفکر روش‌مند و خلاقیت»، «شجاعت در ابراز و اجرای نظرات» و «توانمندی راهبری دنیای پیرامونی» را تبیین کرد؛ ۳. بر خلاف نگرش رایج در جوامع غربی و مکتب نخبه‌گرایی که هدف از نخبگی را کسب قدرت و سلطه می‌داند، نخبگی در آموزه‌های قرآنی، موهبتی الهی است که بر اساس حکمت الهی تبیین شده و تنها با توانمندی فرد نخبه در جهت‌دهی به استعداد‌های الهی خویش برای هدایت مادی و معنوی انسان‌ها و در مسیر کسب رضایت الهی معنا می‌یابد.

رسول تقی‌خواه قره‌بابا در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «شاخصه‌های فرهنگی نخبگی در آموزه‌های اسلامی»، تصریح نموده، در استخراج شاخصه‌های فرهنگی نخبگی از آموزه‌های اسلامی، مبانی نخبه‌پروری مورد بحث قرار می‌گیرد. در مبانی، سه موضوع قابل بررسی است: الف) چپستی ارتباط دین و فرهنگ، ب) وابستگی اخلاق به دین، ج) مفهوم‌شناسی علم اسلامی. بدین ترتیب که در تناسب دین و فرهنگ، دین مبدأ فرهنگ‌سازی است که این مسأله بر اساس فطری بودن معرفت دینی و پیشوایی ائمه معصومین (ع) در هدایت‌گری آن قابل اثبات است. در مورد اخلاق نیز، زمانی که مبتنی بر آموزه‌های اسلام باشد، از ویژگی‌هایی همچون ضمانت اجرایی داشتن، قداست‌بخشی به گزاره‌های اخلاقی حاصل از عقل و مهم‌تر از همه، اسوه‌سازی و معرفی مصادیق نخبگان پیشرو در هدایت نخبگان جامعه اسلامی، برخوردار است. موضوع سوم؛ علم اسلامی از مؤلفه‌های اصلی نخبگان است که بر اساس مراتب ایمان، تقوا و عمل صالح تعریف می‌شود. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که شاخصه‌های فرهنگی و اخلاقی نخبگی از منظر آیات و روایات عبارتند از: عقل را مقهور منطلق قرآنی و روایی دانستن، مقهور قدرت و لذت‌ها نشدن، بلکه دنیا را مقدمه آخرت پنداشتن، مراتب علم را با مراتب تقوا در نوردیدن، ژرفاندیشی در کسب حقیقت را با تسلیم بر حق بودن آمیختن، سبقت در اندیشه، عمل صالح و سکوت سازنده را به سبقت در قدرت و لفاظی ترجیح‌دادن و در نهایت با

کسب بصیرت، نفس خویش را در تمییز حق و باطل تربیت کردن، می‌باشد (تقی‌خواه قره‌بابا، ۱۳۹۱).

«نخبه‌گرایی مشارکتی (با توجه به لزوم بازسازی مفهوم نخبه)» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد پگاه مصلح است. در این پژوهش آمده، نخبه مفهومی است که متضمن دو عنصر جدانشدنی زبَدگی و انتخاب است. به طوری که نادیده‌گرفتن هر کدام از این دو عنصر موجب تغییر اساسی معنای آن می‌شود. در ادبیات سیاسی امروز، ترادف این مفهوم با الیت که در یک گفتمان اقتدارگرا معناسازی شده است، موجب شده که ترکیب عناصر مذکور به سود یک برتری بالفعل به هم بخورد. طبق این تلقی، نخبه یا الیت سیاسی، فرد یا طبقه‌ای است که دارای قدرت است و این یک دور را پدید می‌آورد زیرا هرگاه پرسیده شود که چه کسی قدرت را در دست دارد، گفته می‌شود: نخبه. این تعریف دوری موجب شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مبتنی بر جدایی و تقابل الیت و توده گشته، نوعی هویت‌سازی و فساد سیاسی را ایجاد کرده است. به نظر می‌رسد که برای ایجاد تحول بنیادین در روابط قدرت به بازسازی مفهومی در گفتمان دموکراتیک نیاز می‌باشد. مفهوم نخبگی از مهم‌ترین مفاهیم حوزه سیاسی به شمار می‌رود و شکل‌گیری نظریات کارساز منوط به شالوده‌شکنی از آن و نشان‌دادن این موضوع است که نخبه شدن و نه نخبه بودن، فرآیندی است که انتخاب یک جزء ذاتی آن است. در راستای شکل‌دهی چنین برداشتی می‌توان نخبه را این‌گونه تعریف نمود: نخبه کسی است که در هر یک از حوزه‌های کنش فکری انسانی، بالاترین توانایی را داشته و با توجه به فرآیند حصول دستاوردهایش، مورد انتخاب مخاطبان همان حوزه قرار گیرد. با این تعریف، مشاهده می‌شود که مشارکت مردم به عنوان مخاطبان حوزه سیاسی بخشی اساسی از عناصر موقوم نخبه سیاسی است و به همین لحاظ، نخبه‌گرایی مشارکتی می‌تواند به عنوان الگویی سیاسی در گفتمان دموکراتیک قابل طرح باشد (مصلح، ۱۳۸۳).

مرتضی علی‌آبادی و امین نیک‌مرام در پژوهش مشترکی با عنوان «بیین/همیت جایگاه نخبه‌گرایی بر شکل‌گیری شهرهای خلاق گذشته و معاصر»، تصریح نموده‌اند، شهر خلاق، ایده‌ای است که در سال ۱۹۸۰ ارائه شده و بر بهتر شدن محیط زندگی و ارتقای کیفیت زندگی به واسطه تفکرات نوین شهروندان تکیه دارد. از طرفی جایگاه نخبگان و سرآمدان در برنامه‌ریزی، مدیریت و تحقق این ایده جای تأمل بسیار دارد. این پژوهش، با روش تحلیلی-تطبیقی و شیوه‌های تحقیق مرور منابع کتابخانه‌ای شامل متون، منابع و اسناد و مدارک مرتبط با موضوع، به بررسی در زمینه تأثیر وحدت نظر نخبگان معماری و شهرسازی در ایجاد شهرهای خلاق ایرانی-اسلامی پرداخته است. همچنین در این راستا، به نظریه‌های نخبه‌گرایی و اجماع نظر نخبگان و رویکردهای متفاوت آنان نسبت به مسأله توسعه شهری اشاره کرده و اهمیت نظر نخبگان و

توجه به این نظرها را مورد تأکید قرار داده است. بر حسب نتایج به دست آمده، ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که بهره‌گیری از نخبگان در زمینه‌های مختلف در حوزه شهرسازی و نظریه‌پردازان معاصر به دلیل وجود ارتباط تنگاتنگ میان شهرسازی و مفاهیم سایر علوم و رشته‌های تخصصی مرتبط، می‌تواند ارتباط مستقیمی با ایجاد شهر خلاق موفق چه در گذشته و چه در دوران معاصر داشته باشد (علی‌آبادی و نیک‌مرام، ۱۳۹۲).

«رفتارشناسی سیاسی نخبگان فرهنگی عصر اموی»، عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد جمیله رضایی است. در این پژوهش آمده، رفتار سیاسی نخبگان فرهنگی به لحاظ تأثیر و الگوسازی در جریان‌های تاریخی حائز اهمیت فراوان است. با توجه به این که دوره اموی هم‌زمان با شکل‌گیری نحل‌ها و گروه‌های مختلف فرقه‌ای و سیاسی است، نخبگان فرهنگی با عملکرد خود به صورت مستقیم یا غیرمستقیم هدایت این گروه‌ها و در حقیقت جامعه را بر عهده داشتند. قابل ذکر است که نوع رفتار سیاسی نخبگان فرهنگی با حاکمیت سیاسی اموی با توجه به سه عامل علایق مذهبی، قومیت و منزلت اجتماعی سنجیده شده است و بر این اساس، نخبگان فرهنگی در چهار سنخ موافق، مخالف، بی‌طرف و مذذب دسته‌بندی شده. این پژوهش با رویکردی توصیفی-اکتشافی و دسته‌بندی و طبقه‌بندی اطلاعات به قصد سنخ‌شناسی نخبگان فرهنگی انجام شده است. بر این اساس، با استفاده از منابع تاریخی، ادبی، انساب و طبقات به استخراج اطلاعات و در نهایت با چالش داده‌ها به مقایسه و بررسی کمی داده‌های آماری پرداخته شده است. با توجه به نتایج به دست آمده از پژوهش، ادبیات همگام با علوم رایج این دوره (علوم اسلامی) رشد کرده و شاعران بار اصلی ادبیات را به دوش می‌کشیدند، بیشتر شاعران این دوره از قوم عدنانی و از طبقه متوسط جامعه بودند، این در حالی است که حضور کمرنگ موالی در عرصه شعر و شاعری و خطابه قابل تأمل است. اما از سوی دیگر، موالی پا به پای اعراب عدنانی و قحطانی در علوم اسلامی (فقه، حدیث، قرآن و تفسیر) فعالیت می‌کردند و گاه نیز در این علوم پیشرو بودند، به طوری که بیشترین آمار را در چهار سنخ رفتاری به خود اختصاص دادند (رضایی، ۱۳۸۸).

صابر صفرپور نوردی در پژوهشی تحت عنوان «تأثیر نخبه‌کشی و نخبه‌پروری بر فرآیند توسعه در جهان اسلام (مطالعه موردی: مصر و ترکیه)»، تصریح کرده است، نخبگان هر جامعه‌ای از مهم‌ترین و برجسته‌ترین عوامل شکل‌گیری توسعه محسوب می‌شوند و جای تأمل وافر است که چگونه کشورهایی با موقعیت جغرافیایی نامساعد و جمعیت اندک، نسبت به کشورهایی با موقعیت جغرافیایی مساعد و جمعیت قابل توجه، مسیر پیشرفت را پیدا نموده و به ابعاد مختلف توسعه دست یافته‌اند. وجود نیروی انسانی متخصص و کارآمد است که موجب پیشرفت کشورها و بهره‌وری سازنده از امکانات و منابع بالقوه و بالفعل می‌گردد؛ اما به نظر

می‌رسد که اهمیّت نیروهای متخصص و شایسته در جهان اسلام مورد غفلت قرار گرفته و این امر را می‌توان در زمره مهم‌ترین علل عدم توسعه‌یافتگی کشورهای اسلامی قرار داد. با توجه به این‌که موضوع توسعه از مهم‌ترین مفاهیمی است که در چند قرن اخیر ذهن پژوهش‌گران و محققان بسیاری را به خود مشغول کرده است، این پژوهش درصدد است تا به موضوع عدم توجه به نخبگان به عنوان یکی از برجسته‌ترین علل توسعه‌نیافتگی در جهان اسلام به طور عام و در کشورهای مصر و ترکیه به طور خاص بپردازد. به همین منظور در اثر حاضر به تبیین و تشریح اندیشه‌های نخبگانی چون امیرکبیر، ماهاتیرمحمد، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و نجم‌الدین اربکان توجه شده است و نقش این نخبگان در فرآیند توسعه مورد مذاقه قرار گرفته است. یافته‌های این پژوهش مبین آن است که، در برخی از کشورهای اسلامی همچون مالزی و در مقطعی ترکیه، زمانی که زمینه برای فعالیت نخبگان مهیا شده است، شاهد توسعه بوده‌ایم و در هر کشوری که با حاشیه‌نشینی نخبگان به خصوص در کشوری مانند مصر مواجه شده‌ایم، فرآیند توسعه دچار نقصان شده است (صفرپور نورودی، ۱۳۹۶).

تی. بی. باتومور (۱۳۶۹) در اثری با عنوان «نخبگان و جامعه»، در چارچوب نظامی که بر اساس حقوق مدنی و سیاسی و قدرت تأثیرگذاری عموم مردم بر سیاست‌های خرد و کلان گسترش می‌یابد، مدعی تخفیف نقش و اهمیّت نخبگان در جامعه است.

بحث و بررسی

امروزه، اهتمام مکتب‌های بشری به ارائه شاخصه‌های برگزیدگی و نخبگی است؛ به‌طوری‌که می‌توان الگوسازی‌های کاذب توسط کانون‌های ثروت و قدرت را که با هدف ترویج عقاید و سبک زندگی مطابق با نظام سرمایه‌داری و تهی از معنویت اصیل صورت می‌پذیرد، در این راستا دانست (خانی‌مقدم و دیاری بیدگلی، ۱۳۹۴: ۱۱۲)؛ چرا که نقش و جایگاه نخبگان در زمینه تولید علم و دانش و نیز سرعت بخشیدن به روند پیشرفت و اعتلای کشور، مهم و مستلزم توجهی ویژه است؛ زیرا نخبگان هر جامعه‌ای، از مهم‌ترین و برجسته‌ترین عوامل شکل‌گیری توسعه چندجانبه محسوب می‌شوند (صفرپور نورودی، ۱۳۹۶: ۱۱)؛ بر این مبنای، در اکثریت قریب به اتفاق جوامع، نخبگان علمی - فرهنگی از اهمیّت بسیاری برخوردار هستند، چرا که آگاهی و عملکرد فرد «نخبه» تا چندین نسل بعد و یا برای همیشه پویا و زنده می‌ماند.

نخبگان در هر جامعه‌ای به لحاظ دارا بودن نقشی در مجموعه تصمیم‌گیریهای درون جامعه، در کنش تاریخی آن مشارکت دارند و آثار این مشارکت، همواره به صورت مستقیم و غیرمستقیم ظاهر می‌شود. در حقیقت این گروه، نفوذ خود را از طریق نوعی الگوسازی اعمال می‌کنند.

نخبه

نُخبَة (ع ص): برگزیده (منتهی‌الارب و آندراج)، برگزیده از هر چیزی (اقرب‌الموارد) و برگزیدگان مردم (الرائد).

در زبان انگلیسی (Elite) به معنای: «گروهی از مردم که به خاطر داشتن قدرت، ثروت و مهارت‌های خاص، قدرت و تأثیر زیادی در جامعه دارند» (Longman dictionary). طبقه ممتاز جامعه، سرآمدان، خواص، نخبگان، برگزیدگان طراز اول (نوروزی خیابانی، ۱۳۹۴: ۱۶۰). فرهنگ (Merriam Webster) ریشه این واژه را از فرانسه (Élite)، فرانسه کهن (eslite) از مؤنث (eslit) صفت مفعولی از (eslire) از لاتین (eligere) می‌داند.

«نخبگان طبقه‌ای از رهبران فکری و اجتماعی جوامع بودند که در نتیجه قدرت در اختیارشان یا به دلیل بهره‌مندی از توانایی تأثیرگذاری و یا با عملی ساختن ایده‌ها و تصمیم‌های خود، می‌توانستند با ایجاد هیجان و اوج‌بخشیدن به احساسات در آن مقطع تاریخی و در زمینه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، علمی، اخلاقی و به‌ویژه دینی، نقشی مؤثر بر عهده گیرند» (حسینی‌هرندی، ۱۳۸۷: ۱)

«نخبگان انسان‌هایی هشیار و فرصت‌طلبند که به هر حال و در هر وضعیتی برگزیده جوامع به شمار می‌آیند؛ کسانی که باید وجدان بیدار جوامع باشند، پیشاپیش مردم حرکت کنند و در امور، راهنما و راهگشای آنان باشند» (حسینی‌هرندی، ۱۳۸۷: ۱۱)

«جالب توجه است که در آثار جامعه‌شناسی غربی، نخبگان به افشاری خاص محدود شده و آنان را به روشن‌فکران، مدیران صنایع، دیوان‌سالاران و افسران نظامی منحصر نموده و جایی برای عالمان دینی باقی نگذاشته‌اند، و این در حالی است که حتی در تحقیقات غربی که در خصوص جریانات تأثیرگذار اجتماعی در جوامع اسلامی - به‌ویژه ایران اسلامی - صورت گرفته است، به نقش بی‌بدیل عالمان دینی در نقش‌آفرینی اجتماعی و حتی سیاسی اعتراف کرده‌اند» (باتومور، ۱۳۹۶: ۱۰۰ و ۱۱۶) همچنین (رک: اعرافی و حسین‌پناه، ۱۳۹۳: ۳۰)

با این تعاریف، ناصر خسرو، قشیری و هجویری هم نخبگان اجتماعی و صاحب کرسی هستند که می‌توانند با سخنان خود نقش مهمی در هدایت عامه مردم داشته باشند.

نخبه‌گرایی

«نخبه‌گرایی، خارج از حوزه اندیشه سیاسی، محصول اندیشه جامعه‌شناسانی است که در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم میلادی ظهور کردند. این که امروز وجود نخبگان در سیاست و جامعه مدنی مورد قبول دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی است، به دلیل تحقیقات سه نفر از جامعه‌شناسان، به نام‌های «ویلفردو پاره‌تو، گائتانو موسکا و روبرت میخلز» است که این تئوری را محور نقد و سنجش ایدئولوژی‌های سیاسی قرار دادند.» (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۲) بحث «نخبه-

کشی» به جای «نخبه‌گرایی» در ایران درازدامن است، اما باید گفت که ناصر خسرو، قشیری و هجویری نخبگان سیاسی (به طور کامل) نیستند که سیاست حاکم به آنها گرایش داشته باشد یا در صدد قتل آنان برآید. لذا آنان را باید از جنبه نخبه‌گرایی اجتماعی بررسی کرد.

مؤلفه‌های نخبگی از دیدگاه قرآن کریم

بر اساس آیات قرآن کریم هدف از خلقت انسان، خداگونه شدن و عبد خدا بودن است؛ یعنی هدف کلان تربیت، توحید و ادراک همراهی پیوسته و حضور مستمر حق است «هو معکم اینما کنتم» (علم‌الهدی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). پس از منظر اسلام، شخص نخبه در ابتدا باید تربیت دینی صحیح داشته باشد. «بر اساس یافته‌های پژوهش (تاج‌الدین و بازارگادی، ۱۳۸۸)، مجموعه شاخص‌ها و معیارهای تربیت اسلامی که از آیات قرآن استنباط می‌شود را می‌توان تحت سه مؤلفه فرایندهای ذهنی، رفتار و تمایلات دسته‌بندی کرد. شاخص‌های ذیل هر مؤلفه عبارتند از: مؤلفه فرایندهای ذهنی شامل شاخص‌های: علم و دانش، تفکر و تعقل، معرفت و بصیرت، نقد و ارزیابی، مؤلفه رفتار شامل شاخص‌های: تعهد و مسئولیت‌شناسی اجتماعی، عمل‌گرایی، عفت و پاکدامنی، امر به معروف و نهی از منکر، عبادت، مؤلفه تمایلات شامل شاخص‌های: حبّ الهی و ولایت‌پذیری.»

اخلاق و جایگاه آن از منظر قرآن کریم

اخلاق جمع خُلق است. «خُلق ملک‌های است که منشأ صدور افعال از نفس، به سهولت و آسانی بدون فکر و رویت و تکلف است. و اما صفات نفسانی مانند غضب، حلم، که غیر راسخ در نفس است، خُلق نیست. خُلق به فضیلت - که کمالات است - و رذیلت - که مبدء نقصان است - تقسیم می‌شود. بعضی گویند که تصوّف عبارت از خُلق است یعنی بذل معروف و کشف اذی که به سه چیز ممکن شود: علم و جود و صبر. و بالجمله تخلّی از صفات ذمیمه و تخلّی به صفات حمیده است که موجب مجاهده می‌باشد. نیز گفته‌اند لفظ خُلق عبارت است از هیأتی راسخ در نفس که به سهولت مبدء صدور افعال خیر یا شر گردد؛ و مبادی افعال شر را اخلاق سیئه می‌خوانند (سجّادی، ۱۳۸۳: ۳۵۸)

اخلاق نخبگی

مسائل اخلاقی بر اساس آیات قرآن کریم، به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. مسائل فردی؛ یعنی مسائلی که در آنها اصول و ضوابطی برای پیراستن فرد از رذایل اخلاقی و آراستن او به فضایل، رعایت قواعد برای حفظ سلامت و بهداشت جسم و جان و تعدیل و کنترل گرایش، آمده است، مثل: مراقبت در خوردن و آشامیدن، داشتن صفاتی چون وفای به عهد، محبت به همگان، اخلاص، تواضع، پرهیز از غرور و خودپسندی و... ۲. مسائل جمعی؛ یعنی مسائلی که در آنها رعایت حال دیگران مطرح است، مثل: نیکی به والدین، حمایت و هدایت مردم، تربیت فرزندان،

اصلاح جامعه، امر به معروف و نهی از منکر و...

پس فردی که دارای اخلاق نخبگی است باید ابتدا مسائل اخلاقی فردی را در خود تقویت کند و سپس در مسائل اخلاقی جمعی بکوشد. عبدالرزاق کاشانی گوید: «خلق را سه درجه است: درجه اول آن که مقام آدمی را بدانی، و دریایی که وابسته به قدرت پروردگارتند و بر حکم قضا و قدر موقوفند. از این آگاهی سه امر مستفاد می‌شود: امن، محبت خلق و نجات خلق. درجه دوم، نیکوکردن خلق خود با خدای خود است. یعنی بدانی که هر آنچه انجام دهی، عذر تقصیر را ایجاد می‌کند. چه، نتوانی که آن را بدان‌سان که باید، انجام دهی؛ و آنچه خداوند انجام می‌دهد موجب شکر و سپاس است. درجه سوم آن است که در کسب خلق نیکو، جهد کنی، و از این نیز فراتر روی و بدانی که همه چیز به دست خداوند است و سالک نباید خود را ببیند. از این نیز بالاتر روی و متعرض قبول تجلیات الهی، و تخلص از کثرت اخلاق و صفات شوی. (کاشانی، ۱۳۵۴: ۱۰۳-۱۰۵) همچنین (رک، سجادی، ۱۳۸۳: ۳۵۸)

نقش و جایگاه نخبگان دینی (اسلامی)

ناصر خسرو، قشیری و هجویری، هر سه از نخبگان اجتماعی/دینی هستند و باید نقش و جایگاه آنان از این منظر در جامعه بررسی شود. از میان آیات و روایات رسیده، ادله‌ای برای اقامه دلیل برای نقش نخبگان دینی وجود دارد. این ادله به دو بخش «عام» و «خاص» تقسیم می‌شوند. ادله عام شامل: «نشر علم (در مواردی نشر علم واجب است؛ از جمله نشر علم دین و امور دینی و علوم اخروی)، احسان، اعانه بر نیکی، نفی سییل و حفظ عزت اسلامی» (اعراف و حسین پناه، ۱۳۹۳: ۳۳ و ۳۴) و ادله خاص شامل: «قاعده ارشاد جاهل (قاعده فقهی)، آیات ناظر به نقش علما در میان امت‌های پیامبران (دلیل قرآنی محض)، آیات ناظر بر نبوت عموم انبیا به ضمیمه روایت «العلماء ورثة الأنبياء» (دلیل قرآنی - روایی)، آیات ناظر به رسالت پیامبر اکرم (ص) با تعمیم آنها به علما (دلیل قرآنی - روایی - عقلی)، نامه امام سجّاد (ع) به زهری (دلیل روایی محض)» (همان: ۳۴)

پس نخبگان اجتماعی/دینی بر اساس ادله عام و خاص، موظفند که به نقش خود در قبال مردم و جامعه عمل کنند و در فصول بعدی به نقش و جایگاه آنان پرداخته خواهد شد. در زیر به مؤلفه‌های نخبگی در آثار و شخصیت سه نخبه ایرانی - اسلامی (ناصر خسرو، قشیری و هجویری) پرداخته می‌شود.

تأثیرپذیری از قرآن کریم

فرهنگ اسلام برخاسته از قرآن و احادیث ائمه طاهرين عليهم السلام است و حدیث پس از قرآن، دومین منبع و سرچشمه جوشان معارف اسلام است (پیرزادینیا و باقری، ۱۳۹۴: ۱۴۵) ناصر خسرو خود در برخی از اشعار تصریح می‌کند که انیس و مونس جز خواندن قرآن و دانستن

و عمل کردن به آن نداشته است (محقق، ۱۳۹۰: ۳):

خواندن فرقان و زهد و علم و عمل مونس جانند هر چهار مرا

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۱۱)

و از این بیت او چنین استنباط می‌شود که قرآن را از بر داشته:

مقرّم به مرگ و به حشر و حساب کتابت ز بر دارم اندر ضمیر

(همان: ۱۹۰)

ناصرخسرو به صورت‌های مختلف از قرآن در اشعار خود استفاده کرده است. گاهی مفردات لغات قرآن را در میان جمله‌های خود می‌آورد مانند: «مسنون»، «عرجون»، «غسلین»، «شعوب»، «قبائل»، «سزاء»، «ضراء» و مانند آنها و گاهی هم لغات مرکب را مانند: «دارالسلام»، «أصحاب الزّقیم»، «عروة الوثقی»، «لؤلؤ مکنون» و مانند آنها. و در برخی موارد خود ترکیبی از قرآن ساخته است مانند: «مکان العلی» از «مکاناً علیاً» و «شمس الضّحی» از «والشمس و ضحیها» و گاهی هم اشاره به نام سوره‌های قرآن کرده، مانند «سورة التّین»، «سورة اللیل»، «سورة طه»، «سورة یس». و در بیشتر موارد معنی و مفهوم آیات را در اشعار خود آورده است (محقق، ۱۳۹۰: ۳ و ۴).

تأثیر قرآن کریم بر شعر ناصرخسرو فراوان است؛ برای دیدن تمام موارد رک: (محقق، ۱۳۹۰: ۱-۲۸)

قشیری به میزان زیادی تحت تأثیر قرآن کریم است، تفسیر قرآنش که بماند، در باقی آثارش هم فراوان به قرآن کریم استناد جسته است و اگر فهرست‌وار هم به آنها پردازیم بی‌گمان در چندین صفحه هم نمی‌گنجد. آثار قشیری آمیخته با قرآن کریم است و مستقیم و غیر مستقیم به این کتاب آسمانی اشاره دارد.

کشف‌المحجوب هجویری - به صورت مستقیم و غیر مستقیم - کاملاً تحت تأثیر قرآن کریم است. هجویری حدود ۳۰۰ آیه را مستقیماً در اثر خود آورده و به آنها استناد جسته است. با توجه به این حجم زیاد استناد به قرآن کریم، برای اینکه کلام به درازا نکشد، از آوردن شاهد مثال پرهیز شد.

تأثیرپذیری از احادیث

حدیث در لغت در برادر قدیم است و در تعریف اصطلاحی آن میان شیعه و اهل سنت اختلاف است. از نظر اهل سنت عبارت است از قول پیامبر (ص) و حکایت فعل و تقریر و صفت پیامبر (ص) (تهانوی، ۱۴۰۴: ۲۷۹) و از دیدگاه شیعه عبارت است از کلامی که قول، فعل یا تقریر معصوم (ع) را حکایت می‌کند (شریفی، ۱۳۹۱: ۴۶) همچنین رک: (پیرزادنی و باقری،

۱۳۹۴: ۱۴۵). ناصر خسرو چون مبلغ دین و حجت فاطمیان در خراسان بوده است به اخبار و احادیث نبوی خاصه آنچه مربوط به امامت و ولایت حضرت علی (ع) و تعظیم و تکریم فرزندان اوست احاطه فراوانی داشته است. او در مواردی تصریح می کند به اینکه گفته پیغمبر را نقل کرده است مانند دو مورد زیر (محقق، ۱۳۹۰: ۲۹):

این گور تو چنانکه رسول خدا گفت یا روضه بهشتت یا کنده سعیر

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۱۲۰)

که اشاره است به حدیث: «إِنَّمَا الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ» (بحار الانوار، ج ۳: ۱۴۸)

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی کو ز اهل بیت چون شد با زبان پهلوی

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۲۶۰)

که اشاره است به حدیث: «إِنَّ سَلْمَانَ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ» (سفینه البحار، ج ۱: ۶۴۷)

ناصر خسرو بسیار از احادیث در شعر خود بهره گرفته است و برای پرهیز از طولانی شدن کلام از ذکر نمونه خودداری شد.

اما استفاده قشیری از احادیث:

ص ۹۹: أَلْ مُحَمَّدٌ كُلُّ تَقِيٍّ (از خاندان محمد (ص) است هر پرهیزگاری). جامع الصغیر ۱/۱-

۱۵؛ به نق از سیوطی در «الاوسط» طبرانی هم آمده است.

ص ۹۹: أَبُكُو فَإِنَّ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا (بگریید اگر گریه تان نیامد، خود را چون گریندگان نمایید). سنن ابن ماجه / زهد - ۴۱۹۶؛ كشف المحجوب / ۲۲۹؛ ابونعیم این جمله را به ابوموسی اشعری نسبت داده است: حلیة الاولیا ۱ / ۲۶۱.

ص ۲۲۳: أَتَضَحَّكُونَ؟ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً (می خندید؟ اگر می دانستید آنچه را که من می دانم، کمتر می خندیدید و بسیار می گریستید). صحیح بخاری / ایملن ۳، رقائک ۲۷، نکاح ۱۰۷، کسوف ۲ و تفسیر سوره ۵ / ۱۲؛ سنن ترمذی / زهد ۹؛ صحیح مسلم / صلاة ۱۱۲، کسوف ۱ و فضائل ۱۳۴؛ سنن دارمی، رقائک ۲۶؛ سند احمد حنبل ۲ / ۲۵۷، ۳ / ۱۰۲، ۶ / ۸۱...؛ سنن ابن ماجه / زهد ۱۹؛ موطا مالک / کسوف ۱؛ شرح تعرّف / ۲۶۲ و ۸۸۷؛ سنن نسائی / سهو ۱۰۲، کسوف ۱۱ و ۲۳؛ تعلیقات حدیقه / ۲۶۸.

ص ۳۴۳: إِنَّهُ فِرَاسَةٌ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (از تیزی بینی مؤمن بترسید، زیرا او به نور خدای عز و جل [نهانی ها را] می بیند). جامع الصغیر ۱/۱ - ۱۵۱.

۱. رقم سمت راست، شماره جلد، و رقم سمت چپ شماره صفحه، و نشان (-) شماره حدیث است. (رک: رضایتی کیشه خاله، ۱۳۸۴: ۱۲۲-۱۶۲)

در بالا نمونه‌هایی ذکر شد و برای طولانی‌نشدن کلام از ذکر باقی موارد - که فراوان هم هستند - پرهیز شد.

هجویری در جای جای کتابش از احادیث بهره می‌گیرد. استنادجستن او به احادیث چند دلیل دارد؛ از جمله: تحکیم کلام خود، تشویق، مستدل کردن بحث و هجویری در کشف-المحجوب مستقیماً از حدود ۲۰۰ حدیث بهره می‌گیرد که برای پرهیز از اطالۀ کلام، مختصراً در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

ص ۵۷۸: «أبشروا صعالیک...»، ص ۱۱۹: «أبشرو یا اصحاب...»، ص ۲۷۹: «أبکو فإن لک تبکون...»، ص ۴۸۴: «أجعبو بطونکم...»، ص ۴۷۱: «أحس حواشک...»، ص ۳۱۱: «أخوف ما أخافک...»، ص ۵۲۱: «أخوف ما أخاف علی...»، ص ۴۹۱: «أدبنی ربی...»، ص ۲۹: «أدنوا منی...»، ص ۴۶۴: «إذا أتاکم...»، ص ۴۴۶: «إذا أحب الله العبد...»، ص ۴۲۹: «إذا أحب الله العبد...»، ص ۲۹۶: «إذا اراد الله بعید خیراً بصّره بعیوب نفسه»، ص ۱۱۸: «إذا اراد الله بعید خیراً بصّره بعیوب نفسه و...»، ص ۴۷۱: «إذا صمت...»، ص ۴۴۲ و ۴۴۱: «أرحنا، یا بلال...»، ص ۲۷۲: «أسألک الرضا...»، ص ۳۰۷: «إستقیموا و لن...»، ص ۵۶۵: «أشدّ البلاء...»، ص ۵۸۰: «أصدق کلمه...»، ص ۵۲۷: «أطلبوا الحوائج...»، ص ۱۷: «أطلبوا العلم...»، ص ۴۸۴: «أعبد الله کأنک...»، ص ۳۱۰: «أعدی عدوک...»، ص ۱۷: «أعوذ بک نفسک...»، ص ۱۵: «أفلا أکون عبداً...»، ص ۴۹۵: «أکثروا من الإخوان...»، ص ۴۸۳ و ۴۸۴: «الأرواح جنود...»، ص ۴۱۹: «الایمان أن...»، ص ۴۲۹: «التائب من الذنب...»، ص ۴۸۰: «الحاجّ وفذ...»، ص ۹۹، ۳۷۵: «الحقّ ینطق...».

علم و دانش

ناصرخسرو گرچه تا چهل و سه سالگی را با شادخواری و کامجویی گذراند اما با وجود این «از همان جوانی در علوم یونانی از ارثماتیفی و مجسطی و بطلمیوس و هندسه اقلیدس و طب موسیقی و بالاخص علم حساب و نجوم و فلسفه و همچنین در علم کلام و حکمت متالیهین تبحر پیدا کرده بود و اساساً عنوان حکیم ناظر به آشنایی وی با فلسفه ارسطو، افلاطون، فارابی و ابن‌سیناست و مخصوصاً در کتاب‌هایی چون زادالمسافرین و روشنایی‌نامه (جامع‌الحکمتین) به این مهم اشارات رفته است.» (تقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۹-۱۲) همچنین رک: (بالو و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۱) وی گوید:

به هر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور...

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۵۳۶)

ناصرخسرو همچنین با علم منطق آشنا بوده و در شعر خود به آن اشاره می‌کند:

و اندر کتب بر سخن منطقی چون آفتاب روشن برهان کنم

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۳۷۲)

ناصر خسرو اهمیت کسب علم را از حدیث معروف پیامبر (ص) استشهد می‌کند:

طلب علم فرمود رسول حق گر سفر باید کردن تا چین

(همان: ۳۴۲)

قشیری در نیشابور زندگی می‌کرد، شهری که در عالم اسلامی از نظر کثرت محدثان و مهارت آنها در حدیث، شهرت فراوانی داشته است. مسلم بن حجاج، صاحب صحیح مشهور، دومین کتاب معتبر حدیث نزد اهل سنت، اهل این شهر بوده است. از مطالعه سیّر علمای این عصر، به درستی این امر درک می‌شود که حدیث در روزگار قشیری، به ویژه در نیشابور، منزلت و پایگاه ارزشمندی داشته است. قشیری از این خوان گسترده به بهترین نحو استفاده برد و حدود سی سال از عمر خود را صرف تحقیق و آموزش حدیث نمود و از محضر استادان بزرگ کسب فیض کرد و نهایتاً به درجه‌ای رسید که ریاست مجلس حدیث در مسجد «مطرز» نیشابور را بدو محول کردند و در ایام آن محنت جانگداز، وقتی مجبور به جلای وطن شد و به بغداد هجرت کرد، آوازه‌اش از قبل به بغداد رسیده بود، به طوری که گروهی از طالبان این علم به گردش حلقه زدند و از او استماع حدیث کردند. یکی از این افراد، خطیب بغدادی، مؤلف کتاب تاریخ بغداد بود که در تاریخ خود، به این موضوع اشاره کرده و چنین گفته است: «قشیری در سال ۴۴۸ هجری نزد ما به بغداد آمد و برای ما حدیث گفت و از او حدیث نوشتیم. ثقه بود. روایت می‌گفت و وعظی نیکو و اشارتی زیبا داشت» (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹، ج ۱۰: ۸۳) و (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۴: ۱۳)

هجویری (۱۳۹۰: ۲۵) علم را از قول محمد بن فضل البلخی سه نوع می‌داند: «الْعُلُومُ ثَلَاثَةٌ: عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ، و عِلْمٌ مَعَ اللَّهِ، عِلْمٌ بِاللَّهِ. عِلْمٌ بِاللَّهِ عِلْمٌ مَعْرِفَتِ اسْتِ أَنْ هَمَّه أَوْلِيَايَ أَوْ، أَوْ رَا بَدُو دَانِسْتَهَانْد و تَا تَعْرِيف و تَعْرِفْ أَوْ نَبُوْد اِيشَان وِي رَا نَدَانِسْتَهَانْد؛ از آنچه همه اسباب اکتساب مطلق از حق تعالی منقطع است، و علم بنده مر معرفت حق را علت نگردد؛ که علت معرفت وی -تعالی و تقدیس- هم هدایت و اعلام وی بود. و علم من الله علم شریعت بود که آن از وی به ما فرمان و تکلیف است. و علم مع الله علم مقامات طریق حق و بیان درجت اولیا بود. پس معرفت بی پذیرفتن شریعت درست نیاید و برزش شریعت بی اظهار مقامات راست نیاید». هجویری با نقل سخن محمد بلخی، کلام او را نیز تأیید می‌کند و نظر بلخی را مطابق با میل و نظر خود می‌یابد. پس هجویری نیز علم را همین ۳ مورد می‌داند و در ادامه می‌گوید: «علم زندگی دل است از مرگ جهل و نور چشم یقین از ظلمت کفر، و هر که علم را معرفت نیست دلش به جهل مرده است و هر که را علم شریعت نیست دلش به نادانی بیمار است. پس دل کفار مرده باشد؛ که به خداوند -تعالی- جاهل‌اند و دل اهل غفلت بیمار؛ که به فرمان‌های وی جاهل‌اند» (همان: ۲۵ و ۲۶). کسب علم دشوار است و هجویری این مسئله را می‌داند و تصریح می‌کند که: «و

ابویزید بسطامی - رحمه الله علیه - گوید: عَمِلْتُ فِي الْمَجَاهِدَةِ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَمَا وَجَدْتُ شَيْئاً عَلِيٌّ مِنَ الْعِلْمِ وَ مُتَابِعَتِهِ. سی سال مجاهدت کردم بر من هیچ چیز سخت‌تر از علم و متابعت آن نیامد. و در جمله قدم بر آتش نهادن بر طبع آسان‌تر از آن که بر موافقت علم رفتن، و بر صراط هزار بار گذشتن بر دل جاهل آسان‌تر از آن‌آید که یک مسئله از علم آموختن، و اندر دوزخ خیمه زدن نزدیک فاسق دوست‌تر که یک مسئله از علم کار بستن» (همان: ۲۸).

ولایت‌پذیری

علامه طباطبایی معتقد است که ولایت در قرآن کریم به معنای محبت نیست بلکه به معنای مالکیت تدبیر و سرپرستی است (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸: ۲۶ و ۲۷) برخی یکی از مهم‌ترین آیات در مذهب شیعه را آیه ۵۵ سوره مائده دانسته‌اند که به آیه «ولایت» مشهور است. به نظر بسیاری از علمای شیعه و برخی از علمای اهل سنت مانند زمخسری، طبری، نیشابوری و فخر رازی این آیه در وصف حضرت علی (ع) نازل شده است (رحیمی اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۱۹-۱۲۱). در اعتقاد ناصر خسرو «گرچه رسول اکرم (ص) را یاران پاک و مؤمن و متقی بسیار بود، اما هیچ کدام در فضایل انسانی و نزدیکی به رسول اکرم (ص) به پای امام علی (ع) نمی‌رسید» (خضری، ۱۳۹۴: ۸۵). ناصر خسرو گوید:

از پس پیغمبر آن باشد خلیفه که بود هم مبارز هم به علم اندر سوار ای ناصبی

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۴۲۰)

«ناصر خسرو شیعه و مبلغ تشیع بود و مهم‌ترین دلائلی که شیعیان برای اثبات خلافت و اولویت حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام یاد کرده‌اند در دیوان خود آورده است» (محقق، ۱۳۹۰: ۳۵۵) از جمله:

۱. تصریح پیامبر بر ولایت علی در غدیر خم:

پس از خطبه غدیر خم شنیدی علی او را ولی باشد به پیمان
بیاویزد آن کس به غدر خدای که بگریزد از عهد روز غدیر

(دیوان: ۲۱۵ و ۱۹۲)

۲. قرابت و نزدیکی حضرت علی (ع) با پیامبر:

از مرد یابد ملک هر گر چه پسر یا دخترش نشنود ترسا جز چنین گفتاری از پیغمبرش
منکر شدش نادان ولی نیست دانا منکرش هر کو بداند حق را این قول ناید منکرش
(دیوان: ۲۱۹)

۳. احادیثی که از پیغمبر درباره حضرت علی (ع) روایت شده است مانند:

علیٌّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي (سیوطی، جامع‌الصغیر، ج ۲: ۱۴۰)
و هم‌چنین:

انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (سیوطی، جامع الصغیر، ج: ۱: ۳۴۶)
ناصر خسرو، واقعه غدیر خم و حدیث مربوط به آن را غیر قابل انکار می‌داند و از آن برای اثبات مسئله امامت بسیار استفاده می‌کند:

در راه حق، تو به راه کسی مرو
بنگر که خلق را به که داد و چگونه گفت
کو را ز رهبری نه صغیر است و نه کبیر
روزی که خطبه کرد نبی بر سر غدیر
بی حجت و بصارت سوی تو خویشتن
دست علی گرفت و بدو داد جای خویش
با چشم کور نام نهاده است بوالبصیر
گر دست او گرفت تو جز دست او مگیر
(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۱۰۵)

و در جای دیگر گوید:

آنکه پیش از دگران بود به شمشیر و به علم
و آنکه بگزید و وصی کرد نبی بر سر ماش
آنکه معروف بدو شد به جهان روز غدیر
وز خداوند ظفر خواست پیمبر به دعاش
(همان: ۲۷۶)

یکی از نشانه‌های ولایت‌پذیری ناصر خسرو، تعمق او در نهج‌البلاغه حضرت علی (ع) است. مضامین مشترک نهج‌البلاغه و اشعار ناصر خسرو گویای این مدعا است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

حضرت علی در نهج‌البلاغه (نامه ۳۱) می‌فرماید: «و باین أهل الشَّرِّ تَبین عنهم» (از بدان بپرهیز تا در شمار ایشان در نیایی). ناصر خسرو گوید:

از نام بد ار همی بترسی با یار بد از بنه میبوند

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۱۴۸)

حضرت علی در نهج‌البلاغه (حکمت ۱۴۷) می‌فرماید: «لا تصحب الشَّریرَ فَإِنَّ طَبَعَكَ یَسْرِقُ مِنْ طَبَعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ» (از مصاحب با مردم شرور و فاسد بپرهیز که طبعت به طور ناآگاه بدی و ناپاکی را از طبع منحرف او می‌دزدد و تو از آن بی‌خبری) ناصر خسرو گوید:

با مردم نفاقه مکن صحبت زیرا که از نفاقه بیلایی

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۴۲۱)

و در جای دیگر گوید:

بدخو شدی ز خوی بد یار بد چنانک خنجر خمیده گشت چو خمیده شد نیام

(همان: ۳۸۲)

حضرت علی در نهج‌البلاغه (حکمت ۱۱۹) می‌فرماید: «مَثَلُ الدُّنْیَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَیْنُ مَسْهَاهَا وَ السَّمُّ التَّاقِعُ فِی جَوْفِهَا. یَهْوِی اِلَیْهَا الغُرُّ الجَاهِلُ وَ یَحْدَرُهَا ذُو اللُّبِّ العَاقِلُ» (دنیا همچون ماری سمی است که لمس کردن آن نرم و هموار و درون آن زهر مرگبار است. فریفته نادان، دوستی آن

پذیرد و خردمند دنا، از آن دوری گیرد). ناصر خسرو گوید:

در گردن جهان فریبنده کرده دو دست و بازوی خود چنبر
ایدون گمان بری که گرفتستی در بر به مهر خوب یکی دلبر
و آگاه نیستی که یکی افعی داری گرفته تنگ و خوش اندر بر

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۱۲۷)

قشیری (۱۳۸۵: ۴۲۶ و ۴۲۷) دربارهٔ ولایت گوید: «قال الله تعالى آلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. عایشه گوید رضی الله عنها که پیغامبر صلی الله علیه و سلم [خبر داد از حق سبحانه و تعالی که] گفت هی کی ولّیتی را [از آن من] برنجاند با من به جنگ بیرون آمده باشد و بنده به من تقرّب نکند به هیچ چیز بهتر از گزاردن آنچه بر وی فریضه کرده‌ام و بنده به من تقرّب می‌نماید به نوافل تا [آنگاه که] وی را دوست [خویش] گیرم. استاد امام [ابوالقاسم] رَجَمَهُ اللَّهُ گوید ولی را دو معنی است یکی آنک حق سبحانه و تعالی متولّی کار او بود چنانک [خبر داد و] گفت وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و یک لحظه او را به خویشتن باز نگذارد [بلکه او را حق عَزَّ اسْمُهُ در حمایت و رعایت خود بدارد] و دیگر معنی آن بود که بنده به عبادت و طاعت حق سبحانه و تعالی قیام نماید بر دوام و عبادت او بر توالی باشد که هیچ گونه به معصیت آمیخته نباشد».

هجویری گوید: «بدان که قاعده و اساس طریقت تصوّف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است» (همان: ۳۱۷) و به آیه قرآن کریم استناد می‌جوید که: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (الکهف/ ۴۴) (همان) و می‌گوید: «أَمَّا وَوَلَايَت - به فتح واو - نصرت بود اندر حق لغت، و ولایت - به کسر واو - امارت بود، و نیز هر دو مصدر و لیت باشد. و چون چنین بود باید که تا دو لغت بود، چون دلالت و دلالت، و نیز ولایت ربوبیت بود» (همان).

وی «نصرت» را به این اعتبار می‌گوید که، شخصی که به مقام ولایت رسیده، از نفس خود فانی شده و در حق باقی گردیده، شایسته نصرت الهی است (شریفی و سرامی، ۱۳۹۳: ۱۱۰) «لا محاله مؤمنان را ناصر بود که نصرت کند بر عقول ایشان اندر استدلال آیات و بیان معانی دل-های ایشان و کشف براهین بر اسرار ایشان و نصرت کند ایشان را بر مخالفت نفس و هوا و شیطان و موافقت امور خود» (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۱۷ و ۳۱۸).

تفکر و تعقل

«در پهنهٔ ادب فارسی دو شاعر حکیم بیش از دیگران درد خرد و دغدغهٔ خردورزی دارند و بر کارکرد و اهمّیت آن تأکید می‌ورزند؛ حکیم فردوسی توسی و حکیم ناصر خسرو قبادیانی» (پیرانی، ۱۳۹۴: ۷۱) در اندیشهٔ ناصر خسرو همانندی انسان با خدا به سبب عقل است «شرف مردم بر دیگر چیزها آن است که او مر عقل را پذیرنده است» (زادالمسافرین: ۱۹۲) و این یگانه

وجود خردپذیر (عقل) فقط فرمانروای این جهان محسوس و موجودات آن نیست «خدا مردم (انسان) را بر ملک باطن هم پادشا کرده است» (همان: ۱۲۲) و پادشاهی انسان بر دو جهان از برکت وجود عقل است که خود موهبت الهی است. ناصر خسرو گوید:

نهاده خدای است در تو خرد	چو در نار و چو در مشک شم
سخن را به میزان دانش بسنج	که گفتار بی علم باد است و نم
سخن را به نم کن به دانش که خاک	نیامد به هم تا ندادیش نم
خرد دوست جان سخنگوی توست	که از نیک شاد است و از بد دژم

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۶۲)

خردورزی ناصر خسرو تا بدان جا است که دانش و خرد را در یک همراهی و هماهنگی معنادار، به ماندهٔ قضا و قدر تعیین کنندهٔ سرنوشت انسان می‌داند:

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند	وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن	یاد است این سخن ز یکی نامور مرا

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۶)

وی انسان بی‌خرد را ارج نمی‌نهد و او را به سنگ خاره تشبیه می‌کند:
از سنگ خاره رنج بود حاصل بی‌عقل مرد سنگ بود خاره

(همان: ۳۸۶)

ناصر خسرو، خرد و خردورزی را عامل تعالی انسان می‌داند و می‌گوید:
گر خرد را بر سر هشیار خویش افسر کنی سخت زود از چرخ گردان ای پسر سر بر کنی
(همان: ۴۳۱)

درخت تو گر بار دانش بگیری به زیر آوری چرخ نیلوفری را
(همان: ۶۴)

قشیری تفکر در خداوند را منوط به عنایت الهی می‌داند و می‌گوید: «شلی گوید: هر که بر یک ذره علم توحید رسید، عاجز بود از برگرفتن پشته‌ای از گرانی آنچه بر وی بود» جنید گفت: بزرگوارترین قلعه اندر توحید آن است که ابوبکر صدیق گفت: پاک آن خدایی را که به معرفت خویش راه نداد مگر به عجز از معرفت خویش» (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۴۲)

هجویری دربارهٔ تفکر قول پیغمبر (ص) را نقل می‌کند و می‌گوید: «پیغمبر گفت، علیه السلام: تفکر ساعة خیر من عبادة سنة. و به حقیقت اعمال باطن فاضل‌تر از اعمال جوارح، و تأثیر اعمال باطن تمام‌تر از تأثیر اعمال ظاهر، و از آن بود که گفتند: نَوْمُ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ وَ سَهْرُ الْجَاهِلِ مَعْصِيَةٌ. خواب عالم عبادت بود و بیداری جاهل معصیت؛ از آنچه اندر خواب و بیداری سرش مغلوب باشد و چون سر مغلوب گردد، تن نیز مغلوب گردد. پس سر مغلوب به غلبه حق بهتر از

نفس غالب به حرکات ظاهر و مجاهدت» (همان: ۱۶۵ و ۱۶۶).

امر به معروف و نهی از منکر

ناصر خسرو به فراوانی امر و نهی می‌کند و برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود. وی در نهی ندانسته سخن گفتن گوید:

آن به که نگویی چو ندانی سخن ایراک ناگفته سخن به بود از گفته رسوا

(همان: ۵)

در امر به راست‌گویی و نهی از دروغ‌گویی گوید:

جز راست مگوی گاه و بی‌گاه تا حاجت نایدت به سوگند

گنده‌ست دروغ‌ازو حذر کن تا پاک شود دهانت از گند

(همان: ۲۳)

در جای دیگر گوید:

راست‌گوی و طاعت آر و پاک باش و علم جوی فوج دیوان را بدین معروف لشکرها شکن

(همان: ۲۶۵)

ناصر خسرو در نهی از علم بی‌عمل گوید:

در خور قول نکو باید کردنت عمل تو ز گفتار عقابی و به کردار ذباب

قول را نیست ثوابی چو عمل نیست برو ایزد از بهر عمل کرد تو را وعده ثواب

(همان: ۱۸۹)

قشیری در باب امر به معروف و نهی از منکر گوید: «و گفته‌اند که عبودیت به جای آوردن است آنچه [تو را] فرموده‌اند و دست برداشتن از آنچه [تو را] نهی کرده‌اند» (قشیری، ۱۳۸۵: ۳۰۳)

در باب نیکی کردن به پدر و مادر گوید: «بلال خَواص گوید اندر تیه بنی اسرائیل همی رفتم مردی با من همی رفت مرا شگفت آمد از وی پس مرا الهام دادند کی این خضرست او را گفتم... به چه پایگاه بود کی دیدار تو یافتم؟ گفت به تیکی کردن تو با مادر و پدر خویش» (همان: ۳۳)

در باب عدم اسراف و صرفه‌جویی گوید: «بشر را گفتند نان با چه خوریم گفت عافیت یاد کن و نان خورش کن» (همان: ۳۳). همو گوید: «بشر گفت حلال اسراف نپذیرد» (همان).

قشیری (همان: ۳۶) از قول داود طائی گوید: «بسیار نگرستن کراهیت دارد همچنانک بسیار گفتن».

در ردّ حرام‌خواری گوید: «و اتفاق است میان پیران کی هر که حرام خورد میان الهام و وسواس فرق نداند کرد» (همان: ۱۲۸).

در امر به مقابله با هواجس نفس گوید: «و از استاد ابوعلی شنیدم که هر که قوت او معلوم بود میان الهام و وسواس فرق نداند کرد و هر که هواجس نفسش خاموش گشت به صدق

مجاهدت او فصاحت دلش سخن گوید به حکم مکابدت او» (همان).

قشیری (همان: ۱۳۷) درباره توبه می‌گوید: «و توبه اول منزلی است از منزل‌های این راه و اول مقامی [است] از مقام‌های جویندگان و حقیقت توبه در لغت [بازگشتن بود و توبه اندر شرع] بازگشتن بود از نکوهیده‌ها باز آنچه پسندیده است از شرع و قال صلی الله علیه و سلم ندامت توبه است».

قشیری (همان: ۱۴۶) در امر به جهاد گوید: «قال الله تعالی جاهدوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا». همچنین گوید: «استاد ابوعلی [دقاق] گوید هر که ظاهر خویش را بیاراید به مجاهده، خدای باطن او را بیاراید به مشاهده. و بدانک هر که اندر بدایت صاحب مجاهده نباشد از این طریقت هیچ بوی نیابد. ابوعثمان مغربی راست کی هر که پندارد که این در بر وی بازکشاید و هیچ چیز یابد از حقیقت مگر به مجاهده اندر غلط است.» (همان).

وی در امر به حق‌گویی گوید: «ابوسعید رضی الله عنه گوید پرسیدند پیغامبر را صلی الله علیه و سلم از فاضل‌ترین جهاد، گفت کلمه حق پیش سلطان ستمکار گفتن و اشک از چشم ابوسعید فرو ریخت» (همان).

قشیری (همان: ۱۴۷) در امر به «حرکت» گوید: «استاد ابوعلی گفت هر که اندر بدایت او را برخاستی نبود اندر نهایت وی را نشستنی نبود. و هم از وی شنیدم اندر لفظ أَلْحَرَکَهُ بَرَکَهُ، حرکات ظاهر برکت سر بر آورد».

در نهی از حسد گوید: «قال الله تعالی اعدوْا بَرَبِّ الْفَلَقِ پس گفت وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ. [این سوره را که پناهی کرد از شرها، مهر کرد به ذکر حسد]. ابن مسعود گوید رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلوات الله و سلامه علیه سه چیز است که اصل همه گناهان است از آن حذر کنید و بترسید و دور باشید از کبر که ابلیس را کبر بر آن داشت که آدم را سجود نکرد و دور باشید از حرص که آدم را حرص بر آن داشت تا گندم بخورد و دور باشید از حسد که پسران آدم از حسد دیگری را بکشت. و گفته‌اند که حاسد با خدای تعالی ستیزه کند از آنک به قضای خدای رضا ندهد و گفته‌اند حاسد هرگز مهتر نشود.» (همان: ۲۳۰). «و اندر این معنی قول خدای تعالی گفته‌اند قُلْ اِنَّمَا حَرَمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ. خدای فواحش را حرام کرد ظاهر و باطن، فاحشه باطن حسد است.

در امر به توکل گوید: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم همه امتان را به من نمودند به موسم، [امت] خویش را دیدم کوه و بیابان همه پر آمده از ایشان، عجب بماندم اندر بسیاری ایشان و هیئت ایشان، مرا گفت خشنود شدی گفتم شدم، گفتند باز این همه هفتاد هزار دیگراند که اندر بهشت شوند بی‌شمار، [و ایشان آنها باشند که] داغ نکنند و فال نگیرند و افسون نکنند، و بر خدای تعالی توکل کنند.» (همان: ۲۴۵).

در امر به دعا کردن گوید: «انس مالک رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت دعا مغز عبادت است» (همان: ۴۳۶). «استاد امام [ابوالقاسم رحمه الله] گوید دعا کلید [همه] حاجت‌ها است [و راحت خداوند حاجت است] و راحت درماندگان [است] و پناهگاه درویشان [است] و غمگسار نیازمندان [است]». (همان).

هجویری در نهی از غرض‌ورزی نفسانی در کارها چه زیبا می‌گوید: «اندر هر کاری که غرض نفسانی اندر آید برکت از آن کار برخیزد، و دل از طریق مستقیم به محلّ اعوجاج و مشغولی اندر افتد، و آن از دو بیرون نباشد: یا غرضش برآید، و یا برنیاید. اگر غرضش برآید، هلاک وی اندر آن بود، و در دوزخ را کلید بجز حصول مراد نفس نیست، و اگر غرض بر نیاید، باری وی بیشتر آن از دل بسترده باشد که نجات وی اندر آن بود، و کلید بهشت را بجز منع نفس از اغراض وی نیست.» (هجویری، ۱۳۹۰: ۵).

در تشویق به قناعت و امر به آن گوید: «از عمر خطّاب - رضی الله عنه - می‌آید که وی مرقعه‌ای داشت، سی پیوند بر آن گذاشته. و هم از عمر خطّاب - رضی الله عنه - که گفت: «بهترین جامه‌ها آن بود که مؤنث آن کمتر بود، و از امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - می‌آید که پیراهنی داشت که آستین آن با انگشت او برابر بود، و اگر وقتی پیراهنی درازتر بودی سر آستین آن فرو دریدی.» (همان: ۶۲).

هجویری مردمان را از حرص و آز و طمع نهی کرده (همان: ۳۱ و ۵۹) و همچنین مریدان راه سلوک را از تکبر و غرور نهی می‌کند. وی همچنین دروغ و غیبت را نهی می‌کند و می‌گوید: «بدان زبان که شهادت گفته است دروغ و غیبت نگوید و مسلمانان را نرنجاند، و درویشان را به نام مجرد نخواند، و تا چیزی از وی نپرسند نگوید، و سخن گفتن ابتدا نکند. و شرط خاموشی درویش آن بود که بر باطل خاموش نباشد، و شرط گفت آن که جز حقّ نگوید» (همان: ۵۲۵) و همچنین گوید: «دل را محلّ حرص مگردان» (همان: ۸۶).

در نهی از نفاق و دورویی گوید: «اندر دلی که اندر او غبار نفاق نباشد؛ از آنچه نفاق خلاف وفاق باشد و رضا عین وفاق. و محبت را با نفاق هیچ تعلق نیست و محلّش رضاست. پس رضا صفت دوستان بود و نفاق صفت دشمنان» (همان: ۱۳۶). در جای دیگر گوید: «از وی (حیب العجمی) پرسیدند که: رضای خداوند - تعالی - اندر چه چیز است؟ گفت: فی قلب لیس فیهِ غبارُ النفاق» (همان).

در نهی از عُجب گوید: «و اصل عُجب از دو چیز خیزد: یکی از جاه خلق و مدح ایشان و آن که کردار بنده خلق را پسند افتد بر وی مدح کنند، وی بدان معجب شود، و دیگر کردار کسی مر آن کس را پسند افتد و خود را شایسته داند، بدان معجب شود» (همان: ۸۶).

در امر به استغنا می‌گوید: «خزینة بزرگ‌تر مرد را رضای خداوند است و اشارت به غنای

خداوند است -جلّ جلاله- پس هر که بدو غنی بود از غیر وی مستغنی بود» (همان: ۱۴۰).
در امر به بی‌اعتنائی به مدح و ذم گوید: «و این صفت محققان مشایخ باشد- رضوان الله علیهم- که مدح و ذمّ خلاق به نزدیک ایشان یکسان شده باشد و به جفا گفتن متغیّر نشوند» (همان: ۱۰۸).

در نهی از اسراف داستان پیری را مثل می‌زند که: «هر چیزی که آدمی را در آن نصیبی بودی نخوردی و نپوشیدی. چیزهایی خوردی که مردمان بینداختندی، چون ترة پوسیده و کدوی تلخ و گزر تباه‌شده و مثلهم. و پوشش از خرقة‌هایی ساختی که از راه برچیدی و نماز کردی و از آن مرّقه ساختی» (همان: ۶۹).

در امر به حفظ اسرار گوید: «و حقیقت آن بود که بنده مخاطب است به حفظ اسرار، همچنان که به حفظ اظهار. پس حفظ اسرار از التفات به اغیار بود و حفظ اظهار از مخالفت جبار» (همان: ۱۰۵).

در امر به نیک‌خویی می‌گوید: «تصوّف نیک‌خویی باشد، هر که نیک‌خوتر، وی صوفی‌تر. خوی نیکو بر دو گونه باشد: یکی با خلق، و دیگری با حق» (همان: ۵۴).

در نهی از خودبینی گوید: «و از وی (بایزید بسطامی) می‌آید -رضی الله عنه- که گفت: یک بار به مکه شدم، خانه مفرد دیدم. گفتم حجّ مقبول نیست؛ که من سنگ‌ها از این جنس بسیار دیده‌ام. بار دیگر برفتم خانه دیدم و خداوند خانه دیدم. گفتم که: هنوز حقیقت توحید نیست. بار سدیگر برفتم همه خداوند خانه دیدم و خانه نه. به سرّ فرو خواندند: یا بایزید، اگر خود را ندیدی و همه عالم را بدیدی شرک نبودی، و چون همه عالم نبینی و خود را ببینی شرک باشد. آنگاه توبه کردم، و از توبه نیز توبه کردم، و از دیدن هستی خود نیز توبه کردم» (همان: ۱۶۴).
در نهی از بخل گوید: «و البخیلُ بعیدٌ مِنَ اللهِ، بعیدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ» (همان: ۴۶۳).

در نهی از زیاده‌گویی و پرحرفی گوید: «و در جمله گفتار چون خمر است که عقل را سست کند، و مرد چون اندر شرب آن افتاد هرگز بیرون نتواند آمد و خود را از آن باز نتواند داشت. و چون این معلوم اهل طریقت شد که گفتار آفت است، سخن جز به ضرورت نگفتند؛ یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند، اگر جمله حقّ را بود بگفتند و الاّ خاموش بودند؛ از آنچه معتقد بودند که خداوند عالم الاسرار است.» (همان: ۵۲۱ و ۵۲۲).

عمل‌گرایی

ناصر خسرو در عمل‌گرایی می‌تواند بهترین الگو باشد. وی تبعید و سختی در یمگان‌دره را به جان خرید اما پای حرف خود ایستاد و از اعتقاد و آرمان خود بازنگشت و تنها به خدای خود پناه برد:

من به یمگان در به زندانم از این دیوانگان عالم‌السری تو فریاد از تو خواهم، آی رب
اندر این زندان سنگین چون بماندم بی‌زوار از که جویم جز که از فضلت رهایش را سبب؟
(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۳۲)

توجه قشیری به کلام و اخلاص او در مذهب اشعری، فقط در حرف و حدیث خلاصه نمی‌شود، او در روزگار سلطان طغرل بیک و وزیرش، کندری، با شجاعتی کم‌نظیر، عملاً اخلاص و سرسپاری خود را به مذهب اشعری نشان داد و در این راه، محنت‌های زیادی تحمل کرد چنان که حدود ده سال از موطن خود تبعید شد اما سبب ابوالحسن اشعری را به اتهام مبتدع که در منابع صورت می‌گرفت، برناتفت (کیشه‌خاله، ۱۳۸۴: ۲۰) و حتی در این باره کتابی با عنوان «شکایه اهل السنه» تألیف کرد. «با اینهمه وی از آن مردان آزادفکر و بلندپرواز تصوف و رندان چالاک نیست که هرگز زندانی رسوم و حدود ظاهری نمی‌شدند و گام بر سر تعلیمات مسجد و مدرسه و خانقاه می‌نهادند و از آن سوی بشریت و نتایج و آثار آن پر و بال می‌گشودند و چه می‌توان گفت درباره کسی که تعصب او در فروع مذهب شافعی به جایی برسد که برای هفده‌ساله‌ای را چون ابوسهل محمدبن موقق به خاطر سابقه ریاست خاندانش با وجود پیران کهن سال از فقهاء حنفیه و شافعیه، با اصرار و ابرام بر کرسی ریاست مذهب در نیشابور بنشانند و یا بر اثر اسارت و رقیبت اعتقاد به اصول اشعری با این و آن درآویزد و در خصومت‌های محلی شرکت کند و نامه به علمای دین و شهرهای مختلف بفرستد و مردم را به مخالفت برانگیزد تا مجبور به جلای وطن شود و اگر این چنین کارها از کسانی که متصدی امور ظاهر بودند و بر مسند قضاء یا تدریس مدرسه فقه می‌نشستند جایز شمرده شود و به غیرت دین توجیهش کنند، بی‌گمان از پیری که شرط اولین ارادت را خروج از دنیا و امور آن می‌داند سخت دور است و به هر حال این اعمال شایسته ظاهرپرستان پوست‌خای قشیری است نه درخور پیران مغزگرای معانی‌نوش در مقام قشیری. ما می‌دانیم که مقصود از تصوف آزادگی است به معنی وسیع و پهناور خود تا بدان حد که پیران راستین، همچنان که در بند مال و جاه نبودند، در آنچه تعلیم گرفته و یا خوانده بودند هرگز متوقف و پای‌بست نمی‌شدند و بیرون از عالم خود جهانی والاتر و گرانمایه‌تر می‌جستند و ظواهر و رسوم به‌طور مطلق در چشم حقیقت‌بین آنها آن قدر ارزش نداشت که بر سر آنها به لجاج ایستند و به خصومت برخیزند و دلی بیازارند و خاطری را رنجور سازند بلکه با نظر ژرف‌بین خویش دریافته بودند که هر کس در عقیده خود معذور است و بر چنین کس به رحمت و شفقت می‌نگریستند و چون طبیق حاذق و مهربانی به فکر چارهٔ امراض و دردهای این گرفتاران عادات و تلقینات بودند و از راه قول لین و اندرزه‌های مهرآمیز به مداوای آنها می‌پرداختند و یا آن‌که از استغراق در حقیقت، خلق را به حال خود می‌گذاشتند اما نفرین و لعنت و دشنام و ناسزا و زدن و کشتن و سوختن و برکندن، هرگز طریق صحیح تربیت نبوده و نیست و مردان حقیقت از این

روش همواره بیزاری جسته‌اند و اجرای حدود و درّه‌برگرفتن و زدن را با محتسبان و عوانان رها کرده‌اند و بدین جهت هرچند ما قشیری را از نظر علم و اطلاع می‌ستاییم ولی به ناچار روش او را خلاف طریق می‌بینیم و گمان می‌کنیم که اینها همه تبعات قدرت و نفوذی مادی و اقبال عامه خلق بوده است (قشیری، ۱۳۸۵: ۴۶ و ۴۷).

قشیری در باب روایتی که گوید «مسلمان از کافر میراث نیابد» (همان: ۳۴) گوید: «گویند هفتاد هزار درم از پدرش (پدر بشر حافی) میراث ماند، دانگی بر نگرفت از بهر آنک پدرش قدری بود و اندر ورع روا نداشت آن بر گرفتن، و گفت روایت شده است از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه که مسلمان از کافر میراث نیابد». همو گوید: «ابن مسروق گوید کی حارث محاسبی بمرد و به درمی محتاج بود و از پدرش بسیار ضیاع باز ماند و هیچ چیز بر نگرفت. از استاد علی دقاق شنیدم که حارث محاسبی چون دست فرا طعمای کردی که اندر وی شبهت بودی رگی بر انگشت وی بجنیددی و از آن باز ایستادی.»

قشیری (همان: ۴۶) به نقل از ابوتراب گوید: «چون بنده‌ای صادق بود اندر عمل حلاوت بیابد پیش از آنکه آن، آن عمل بکند، چون اخلاص به جای آرد اندر آن حلاوت آن بیابد آن وقت که عمل بکند.»

از قول خواص گوید: «ابوبکر رازی گوید خواص گفت علم به بسیاری روایت نیست، عالم آن است که متابعت علم کند و بدان کار کند و اقتدا کند به سنت‌ها و اگرچه علم وی اندک بود». هجویری در مورد عمل‌گرایی گوید: «و گویند چون داود طایب -رحمه الله علیه- علم حاصل کرد و مُصَدَّر و مُقْتَدِر شد، به نزدیک ابوحنیفه -رضی الله عنه- آمد و گفت: اکنون چه کنم؟ گفت: علیک بالعمل فَإِنَّ الْعِلْمَ بِلَا عَمَلٍ كَالْجَسَدِ بِلَا رُوحٍ. بر تو بادا به کار بستن علم، به جهت آن که هر علمی که آن را کار بند نباشند چون تنی باشد که وی را جان نباشد. اَمَّا فَدَيْتُكَ -تا علم به عمل مقرون نگردد صافی نشود و روزگار مخلص نه. و هر که به علم مجرد قناعت کند وی عالم نباشد؛ که عالم را به مجرد علم قناعت نبود؛ از آنچه عین علم متقاضی عمل باشد، چنانکه عین هدایت مجاهدت تقاضا کند. و چنانکه مشاهدت بی مجاهدت نباشد، علم بی عمل نباشد؛ از آنچه علم مواریث عمل باشد و تخریب و گشایش علم با منفعت به برکات عمل بود، و به هیچ معنی عمل را از علم جدا نتوان کرد، چنانکه نور آفتاب از عین آن) (همان: ۱۴۶ و ۱۴۷).

هجویری مهم‌ترین بخش عمل را اخلاص می‌داند. وی از قول مالک بن دینار گوید: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَيَّ الْإِخْلَاصُ فِي الْأَعْمَالِ. دوست‌ترین کردارها بر من اخلاص است اندر کردارها؛ از آنچه عمل به اخلاص عمل گردد، و اخلاص مر عمل را به درجه روح بود مر جسم را؛ چنانکه جسد بی روح جمادی بود، عمل بی اخلاص هبایی بود. اَمَّا اخْلَاصُ مِنْ جَمَلَةِ أَعْمَالِ بَاطِنِ اسْتِ وَ طَاعَاتِ مِنْ أَعْمَالِ ظَاهِرِ، وَ أَعْمَالِ ظَاهِرِ بِأَعْمَالِ بَاطِنِ اسْتِ وَ أَعْمَالِ بَاطِنِ بِأَعْمَالِ ظَاهِرِ»

ظاهر قیمت گیرد؛ چنانکه اگر کسی هزار سال به دل مخلص بود تا عمل به اخلاص نکند اخلاصی نباشد، و اگر کسی به ظاهر هزار سال عملی می‌آرد تا اخلاصی به عمل وی نیبوند آن عمل وی عمل نگردد» (همان: ۱۳۸).

اما نظر خود هجویری که در قالب نقل قول از دیگران نیامده و عین کلام اوست، دربارهٔ عمل: «پس بدان که از علم اندک عمل بسیار توان گرفت، و باید که علم مقرون عمل باشد؛ کما قال، علیه السلام: الْمُتَعَبِّدُ بِالْفَقْهِ كَالْحِمَارِ فِي الطَّاحُونَةِ. متعبدان بی فقه را به خر خراس مانند کرده که هر چند می‌گردد بر پی نخستین باشد و هیچ راهشان رفته نشود. و از عوام گروهی دیدم که علم را بر عمل فضل نهادند، و گروهی عمل را بر علم. و این هر دو باطل است؛ از آن که عمل بی علم عمل نباشد. عمل آنگاه عمل گردد که موصول علم باشد تا بنده بدان مر ثواب حق را متوجه گردد. چون نماز که تا نخست علم ارکان طهارت و شناخت آب و معرفت قبله و کیفیت نیت و ارکان نماز نبود، نماز نماز نبود. پس چون عمل به عین علم عمل گردد، چگونه جاهل آن را از این جدا گوید؟ و آنان که علم را بر عمل فضل نهادند هم محال باشد؛ که علم بی عمل علم نباشد؛ از آن که آموختن و یادداشتن و یادگرفتن وی جمله عمل باشد، از آن است که بنده بدان مُثاب است. و اگر علم عالم به فعل و کسب وی نبودی/ف وی را بدان هیچ ثواب نبودی. و این سخون دو گروه است: یکی آنان که نسبت به علم کنند مر جاه خلق را و طاقت معاملت آن ندارند و به تحقیق علم نرسیده باشند، عمل را از آن جدا کنند؛ که نه علم دانند نه عمل، تا جاهلی گوید: قال نباید، حال باید، و دیگری گوید علم باید، عمل نباید. و از ابراهیم ادهم -رحمه الله علیه- می‌آید که: سنگی دیدم بر راه افکنده، و بر آن سنگ نبشته که: مرا بگردان و بخوان. گفتا: بگردانیدمش، بر آن نبشته بود که: أَنْتَ لَا تَعْمَلُ بِمَا تَعْلَمُ، كَيْفَ تَطْلُبُ مَا لَا تَعْلَمُ. تو به علم خود عمل می‌نیاری، محال باشد که نادانسته طلب کنی. یعنی کاربند آن باش که دانی تا به برکات آن نادانسته نیز بدانی (همان: ۱۷-۱۹).

راستی و راست‌گویی

چنان که گفته شد، شاعر سر در پی راستی و حقیقت می‌نهد و بر اعتقاد خویش می‌ماند و سختی‌های آن را به جان می‌خرد. ناصر خسرو علت تبعیدش به درّه یمگان را «صداقت» خود می‌داند:

من مانده به یمگان درون ازانم	کاندر دل من شبهت و ریا نیست
آهوی محالات و آرزو را	اندر دل من معدن چرا نیست
ای خواجه ریا ضدّ پارسائی است	آن را که ریا هست پارسا نیست

(همان: ۵۵)

پیش‌زمینهٔ راستی، اخلاص است؛ «از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آید که

گفت خداوند سبحان: اخلاص، سرّی است از اسرار من، اندر دل بنده‌ای می‌نهم که او را دوست دارم» (قشیری، ۱۳۸۵: ۳۲۷). «ذوالنون مصری گوید سه چیز است علامت اخلاص: یکی آنکه مدح و ذمّ عام نزدیک او یکی باشد. و [دوم آنکه] رؤیت اعمال فراموش کند سوم آنکه در آخرت هیچ نبیند عمل را عمل خویش. و گفته‌اند: اخلاص آن بود که برای حق کند و بدان صدق خواهند. و کسی دیگر را پرسیدند از اخلاص، گفت: آن بود که بر کار خویش، جز خدای را، کس را گواه نکند» (همان: ۳۲۸)

قشیری نخستین شرط ورود به حلقهٔ تصوّف را قدم صدق و درست کردن اعتقاد میان بنده و خدای می‌داند و بعد فراگیری علم شریعت، آن قدر که فریضه بدان بگذارد (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۴: ۲۵)

وی دربارهٔ حق‌گویی در برابر ظالمان گوید: «ابوسعید رضی الله عنه گوید پرسیدند پیغامبر را صلی الله علیه و سلم از فاضل‌ترین جهاد، گفت کلمهٔ حق پیش سلطان ستمکار گفتن و اشک از چشم ابوسعید فرو ریخت» (همان: ۱۴۶).

همو گوید: «انس مالک رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت سه چیز است که دل مسلمان را از خیانت پاک کند، اخلاص اندر عمل خدای را و نصیحت کردن پادشاه و جماعت مسلمانان را ملازمت کردن.» (همان: ۳۲۲). «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول گفت صلی الله علیه و سلم بنده‌ای صدق می‌گوید و صدق می‌جوید تا نام وی در جریدهٔ صدیقان نویسد و بنده‌ای دروغ می‌گوید و دروغ می‌جوید تا نام وی در جریدهٔ دروغ‌زنان نویسد. استاد امام گوید رَحِمَهُ اللهُ صدق ستون همهٔ کارها است و تمامی [همه] کارها بدوست [و نظام کارها از اوست] و صدق دوم درجه‌ای [است از] نبوت چنانک خدای تبارک و تعالی می‌گوید: فَأَلْتِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ النَّبِيِّنَ وَالصّٰدِقِيْنَ وَ صَادِقِ نَامِيْ اِسْتِ لَازِمِ اَزْ صَدَقِ وَ صَدِيقِ مَبَالِغْتِ اِسْتِ اَزْ وِيْ [و آن، آن بود که او را صدق بسیار بود و غلبهٔ حال او صدق بود و کمترین صدق راست کردن ظاهر و باطن بود و صادق، آن بود که سخن راست گوید و صدیق آن بود که اندر جملهٔ افعال و اقوال و احوال صادق بود.» (همان: ۳۲۷ و ۳۲۸).

هجویری از قول ذی‌النون گوید: «راستی شمشیر خدای است - عزّ و جلّ - اندر زمین و بر هیچ چیز نیاید الا که آن را ببرد» (همان: ۱۵۵). وی همچنین در حکایتی به برکت صداقت و راست‌گویی اشاره می‌کند که: «هنگامی که حسن بصری از دید مأموران حجّاج وارد صومعهٔ حبیب العجمی شد و حبیب در جواب مأموران گفت: حسن داخل صومعه است ولی مأموران هرچه گشتند نیافتند. حسن نجاتش را به برکت وجود حبیب می‌داند، ولی او می‌گوید: «نه به برکات من بود که تو را ننمودند بدیشان، بل که به برکت راست گفتن، تو را ندیدند» (همان: ۱۳۶). در جای دیگر گوید: «و اندر میان این طایفه معروف است که چون حسن از کسان حجّاج بگریخت به

صومعه حبيب اندر شد. ايشان بيامدند و گفتند: «يا حبيب، حسن را جايي ديدی؟» گفتا: «بلی» گفتند کجاست؟ گفت: اينک در صومعه من است. به صومعه اندر آمدند کس را نديدند و پنداشتند که حبيب بر ايشان استهزا می کند. وی را جفا گفتند که راست نمی گویی. و وی سوگند ساد کرد که راست می گویم، و اينک در صومعه من است. ديگر باره و سديگر باره آمدند و نيافتندش، برفتند. حسن بيرون آمد و گفت: يا حبيب، دانم که خدای -تعالی- به برکت تو مرا بدین ظالمان نمود. چرا گفتي با ايشان که وی در اين جای است؟ گفت: ای استاد، نه به برکات من بود که تو را نمودند بدیشان، بل که به برکت راست گفتن تو را نديدند. اگر من دروغ گفتمی مرا و تو را هر دو رسوا کردندي» (همان: ۱۳۶).

نتیجه گیری

در تعريف نخبه مشخص شد که ناصرخسرو، قشیری و هجویری هم جزو نخبگان اجتماعی / دینی هستند و زندگی و اعمال و کردار آنان با توجه به نخبه گرایی اجتماعی - نه سیاسی - باید مورد بررسی قرار بگیرد. از دیدگاه قرآن کریم، نخبه باید در ابتدا دارای ویژگی های شاخص تربیتی باشد که شامل: عبادت، علم و دانش، تفکر و تعقل، ولایت پذیری، حب الهی، تعهد و مسئولیت شناسی، معرفت و بصیرت، نقد و ارزیابی، عمل گرایی، عفت و پاکدامنی و امر به معروف و نهی از منکر می شود. پس نخبه اجتماعی / دینی ابتدا باید شاخص های تربیتی را در خود داشته باشد. در این مقاله مؤلفه های نخبگی در آثار و شخصیت سه تن از نخبگان ایران اسلامی مورد بررسی قرار گرفت. از میان ویژگی هایی که بزرگان دین برای نخبگان برشمرده اند، ناصرخسرو، قشیری و هجویری در چندین مورد مشترک بوده اند و مهم ترین اشتراکات آنها در تأثیر پذیری از قرآن کریم، تأثیر پذیری از احادیث، علم و دانش، ولایت پذیری، تفکر و تعقل، امر به معروف و نهی از منکر، عمل گرایی و راستی و راست گویی است که در این مقاله نشان داده شد هر سه آنها حدّ اعلاي مؤلفه های نخبگی از منظر قرآن کریم و روایات را در خود دارند و می توان آنها را نخبگان دینی - اجتماعی نامید.

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی، تهران: جامی و دوستان.
قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند.
۱. ابراهیمی، تقی. (۱۳۹۲)، مبانی و شرایط عمومی قرارداد مشارکت در حوزه نفت و گاز، بدون انتقال مالکیت نفت و گاز موجود در مخزن، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق، استاد راهنما: دکتر محمد عیسائی تفرشی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
 ۲. اعرافی، علیرضا و علی حسین پناه. (۱۳۹۳)، «نقش نخبگان دینی در تربیت دینی»، اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال ششم، شماره اول، پیاپی ۱۱، ص ۲۵-۴۴.
 ۳. باتومور، تی. بی. (۱۳۶۹)، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دانشگاه تهران.
 ۴. بالو و دیگران. (۱۳۹۴)، «ناصرخسرو و فیلسوفان یونانی»، مجموعه مقالات همایش حکیم ناصرخسرو قبادیانی، ص ۳۰-۳۸.
 ۵. پیرانی، منصور. (۱۳۹۴)، «عقل در قرآن و اندیشه ناصرخسرو بر مبنای قصابید»، مجموعه مقالات همایش حکیم ناصرخسرو قبادیانی، ص ۷۱-۸۳.
 ۶. پیرزادینا، مینا و کلثوم باقری. (۱۳۹۴)، «بازنمایی احادیث اسلامی در اشعار ناصرخسرو قبادیانی»، مجموعه مقالات همایش حکیم ناصرخسرو قبادیانی، ص ۱۴۵-۱۵۴.
 ۷. تاج‌الدین، مرضیه و مهرنوش بازارگادی. (۱۳۸۸)، «قرآن کریم و نهضت تربیتی-پرورشی: مؤلفه‌ها و شاخص‌های تربیتی از دیدگاه قرآن کریم»، فصلنامه قرآنی کوثر، شماره ۳۲، ص ۴۷-۶۲.
 ۸. تقی خواه قره بابا، رسول. (۱۳۹۱)، شاخصه‌های فرهنگی نخبگی در آموزه‌های اسلامی، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، استاد راهنما: دکتر رقیه صادقی نیّری، استاد مشاور، دکتر صمد عبدالهی عابد، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
 ۹. حسینی‌هرندی، محمدحسین. (۱۳۸۷)، نخبگان و انقلاب اسلامی، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
 ۱۰. خضری، علی. (۱۳۹۴)، «بازتاب نهج البلاغه در شعر ناصرخسرو»، مجموعه مقالات همایش حکیم ناصرخسرو قبادیانی، ص ۸۴-۹۷.
 ۱۱. خطیب بغدادی، ابوبکر احمدبن علی. (۱۳۴۹)، تاریخ بغداد، بغداد: المكتبة العربیة.
 ۱۲. رضایی، جمیله. (۱۳۸۸)، رفتارشناسی سیاسی نخبگان فرهنگی عصر اموی، پایان نامه

- کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام، استاد راهنما: دکتر علی محمد ولوی، استاد مشاور: دکتر فاطمه جمیلی، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ.
۱۳. سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ هفتم، تهران: طهوری.
۱۴. سفینه البحار
۱۵. شریفی، ثریا و قدمعلی سرامی. (۱۳۹۳)، «بررسی «ولایت» در کشف‌المحجوبی هجویری»، عرفانیات در ادب فارسی، سال پنجم، شماره ۱۸، ص ۱۰۷-۱۳۳.
۱۶. طاهری، مازیار. (۱۳۸۷)، «نخبه و نخبه‌گرایی»، رشد علوم اجتماعی، شماره ۴، ص ۳۲-۴۲.
۱۷. طباطبایی، حسین. (۱۳۶۲)، المیزان فی تفسیر القرآن.
۱۸. علم‌الهدی، جمیله. (۱۳۸۶)، اهداف تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی رشد.
۱۹. علی‌آبادی، مرتضی و امین نیک‌مرام. (۱۳۹۲)، «تبیین اهمیت جایگاه نخبه‌گرایی بر شکل‌گیری شهرهای خلاق گذشته و معاصر»، اولین همایش ملی جغرافیا، شهرسازی و توسعه پایدار.
۲۰. قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۹۳)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ نهم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۱. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۹۱)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن‌ابن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: زوار.
۲۲. کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۵۴)، شرح بر منازل الشائین انصاری، تهران: حامد.
۲۳. محقق، مهدی. (۱۳۹۰)، تحلیل اشعار ناصر خسرو، چاپ هشتم، تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. مصلح، پگاه. (۱۳۸۳)، نخبه‌گرایی مشارکتی (با توجه به لزوم بازسازی مفهوم نخبه)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: جهانگیر معینی علمداری، استاد مشاور: رحیم ابوالحسنی، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۲۵. نوروزی خیابانی، مهدی. (۱۳۹۴)، فرهنگ جامع لغات و اصطلاحات سیاسی، چاپ دهم، تهران: نی.
۲۶. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۹۰)، کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ هفتم، تهران: سروش.